[illegible]

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۹۸۹۳۰

۱

ریز یادداشت های قلم

محرمانه

بیداری ایران ـ آلبوم تذکاری

صـ ۸ : یک نفر فرنگی   صـ ۹ یک نفر ایرانی

صـ ۱۰ چند نفر ایرانی   صـ ۱۱ پهلوان یزدی

۱۲ ـ کشتی گیری   ۱۳ آرتش ایران

۱۵ ـ وجیه الله میرزا امیر خان سردار سپه که هشت سال فرمانده کل آرتش بود

۱۶ ـ قوام الدوله وزیر جنگ

۱۷ وزارت جنگ و داد و فاتح عمومی استانها

۱۹ مظفرالدین شاه و سرداران قجر

۲۰ وزارت داخله و دروازه کشور   ۲۱ میرزا ... دبیر دفتر

۲۲ میرزا علی ... جنگند که یک نه ... خیال بود

۲۳ وزارت راه   ۲۴ وزارت بازرگانی

۲۵ فرهنگ ایران

۲۶ عکس مرحوم ... الملک ـ عکس حاجی ... آبادی صـ ۲۸

۲۹ عکس مرحوم مشیر   ۳۰ عکس ... الملک

۳۱ عکس امین الدوله

۹۸۹۳
۸۸۹۰۹

۳۳ ظهیر الدوله

۳۴ ناصر الدین شاه و آتابک و جمشید فرزند گرگی عکس — عکس ناصر الدین

۳۵ ... و اموال ... — ... و اتابک ... — ۳۷ عکس

۳۸ میرزا رضا کرمانی ... و قاتل ناصر الدین شاه ... میرزا رضا ... عکس

۳۹ میرزا رضا با ... بردار

۴۰ شمس العماره

۴۱ سعد الدوله ... در ... ال ... آتابک ...

۴۲ صدارت میرزا نصرالله خان مشیر الدوله و عزل عین الدوله

فرمان مشروطیت — عکس حسن مشیر الدوله و حسین مؤتمن الملک

۴۳ عکس مظفر الدین شاه — محمد علی شاه — میرزا نصرالله خان مشیر الدوله

مشیر السلطنه

مجلس تاریخ: ... — کریم خان ... — سردار ... — ...

احتشام السلطنه — وحید ... میرزا — ... سردار ... ...

سید عبدالله و سید محمد طباطبائی

عکس حاجی سیاح محلاتی — و عکس ... و میرزا رضا

۱ عکس میرزا نصرالله خان و میرزا محمد علی خان فرید الملک

و میرزا فرج الله خان

و عکس میرزا عبدالله حکیم کاشی و میرزا اصغر کرمانی

و میرزا حیدر علی ... اینها ... ادرنه

... صفحه ۳۳ و ۳۴ ... شده

۴

صفحه ۴۶

شیخ محمد سلطان المحققین

صفحه ۴۷

عمارت اکسیر تهران

ص ۴۹ محصورین سفارت عثمانیه

ص ۵۰ صدارت میرزا علی اصغر خان

ص ۵۲ کشته شدن میرزا علی اصغر خان و عباس آقا

ص ۵۳ جنازه عباس آقا — شیخ محمد [illegible] عکس

ص ۵۵ عکس ظهیرالسلطان — محمد [illegible] سردار [illegible]

ص ۵۶ دو دسته محمد علی شاه — عکس مظفرالملک

ص ۵۷ [illegible] محمد علی شاه [illegible] شاه —

ص ۵۷ عکس امیر اعظم — [illegible]

ص ۵۸ سعدالدوله [illegible] عکس

ص ۵۹ عکس ملک المتکلمین — [illegible]

ص ۶۰ منظره عسکری گرفتارشدگان — عکس محمد علی شاه [illegible]

ص ۶۱ محمد علی شاه با [illegible] قزاقی

۵

ص ۶۲ ستارخان و باقرخان — عکس

ص ۶۳ [illegible] سپهسالار — عکس

ص ۶۴ حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری [illegible]

ص ۶۵ ظفرالسلطان — عکس

ص ۶۶ صمصام السلطنه بختیاری [illegible]

ص ۶۷ حاجی علیقلی خان سردار اسعد و [illegible] خان سپهسالار [illegible] محمد علی شاه [illegible] [illegible]

ص ۶۸ عکس [illegible] خان [illegible]

ص ۶۹

[stamp]

۱ —

فتحعلی خان قاجار — طایفهٔ قاجار

۱ — فرهاد میرزا در کتاب جام جم می‌نویسد: طایفهٔ قاجار از نژاد قراچار نویان است.

۲ — رفتن فتحعلی خان پسر شاهقلی قاجار باصفهان در زمانی که محاصرهٔ اصفهان در زمان شاه سلطان حسین
بیرون آمدن از آنجا و رفتن بطهران و رسیدن بخدمت شاه طهماسب و کشته شدن وی بدست [illegible]
بیگ قاجار دولو بتحریک نادرشاه و اجازهٔ شاه طهماسب ۱۴ صفر ۱۱۳۹
و مدفون شدنش در مقبرهٔ خواجه ربیع در [illegible] ص ۴۷۷ – ۴۷۸

۳ — تاریخ وفات مرحوم مظفرالدین شاه شب بیست و چهارم ذی‌قعده ۱۳۲۴

۴ — جلوس محمدعلی شاه روز بیست و چهارم ذی‌قعده ۱۳۲۴

۵ — خلع محمدعلی میرزا روز جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

۶ — پادشاهی سلطان احمد شاه روز جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

۷ — محاصرهٔ تبریز از تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ تا ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

۷ — ابوطالب یوسف و [illegible]

دفتر اول [illegible]

[illegible]

نکاتی چند راجع بتاریخ زندیه

بقلم آقای عبدالحسین نجم آبادی که تکرده نوشته است : سال ۳ یادگار صفحه ۲۳ (ربع دهم)

شماره: پنجم

نامه آقا محمد شاه نخجل شاه در ایام پیشکاری

۱ — راجع بکارها که در اواخر عمر قجر در سال ۱۲۱۰ در مشهد رضوی بوده مخصوصاً درباره شاه بیخت شاهرخ شاه . سال ۳ یادگار شماره نهم ص ۲۶ بقلم عبد الحسین نوائی .

۲ — راجع بمقاله عبدالحسین نوائی مشتمل بر آنکه قسمتهائی از نوشته میرزا مهدیخان منشی نادر در موضوع قتل نادر شاه و عواقب آن . یادگار شماره ۲ ص ۲۴ سال ۳

۳ — نامه لطفعلیخان و حاجی ابراهیم

اخرین نامه نادرشاه سلطان عثمانی درباره صلح داده

که نادر قبلاً در موقع جلوس خود شرط جلوس قرار داده بود

در سال ۱۱۶۰ باتفاق میرزا مهدی خان

تاریخ نادر ص ۱۸۴ در جلد دوم منشآت ص ۲۹۳

(بنام صلح‌نامه)

و خود میرزا مهدی خان هم بعنوان سفارت به استانبول رفت .

بنا بنوشته صاحب منتظم ناصری

در سال ۱۱۶۷ = ۱۷۵۴ در پانزدهم ذی قعده در استانبول زلزله شدیدی روی داد
که گنبد مسجد ایا صوفیه و مسجد سلطان محمد شکاف برداشت

فرار کردن پاپایان خان از اردوی محمدحسن خان باردوی
کریمخان وکیل در قلعه شیراز
شب بیست و ششم شعبان ۱۱۷۱

١٢٥

وفيات معاصرين

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٧١١

[illegible]

[illegible]

16

رفتن بعراق

با مرحوم شیخ [illegible] در اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ بطرف نجف [illegible] حرکت کردیم
در انتخاب اعضای انجمن انجا دخالت [illegible] . مدت مسافرت تقریبا ۵ ماه بود

اسامی اشخاصی که بانجمن انتخاب شدند

17

سفر اول اردبیل

در اواخر [illegible] با درجه اول با مرحوم [illegible] ۱۳۲۵ با آقایان [illegible]
زین العلماء — شیخ [illegible] — حاجی [illegible] — [illegible] [illegible]
علما و روسای [illegible] انجمن انتخاب شدند :
[illegible] مسافرت [illegible] ماه [illegible] تقریبا [illegible]
کردیم

اشخاصیکه برای انجمن انتخاب شدند

ناصر الرعایا مدیر انجمن

۱- حاجی میرزا ابراهیم — ۲ حاجی [illegible] — میرزا ابراهیم ۴ حاجی [illegible] .
۵- حاجی محمد حسین [illegible] — شیخ [illegible] .

انتخاب شده برای وکالت در مجلس ایالتی در طرف اردبیل ۲ ربیع الاول ۱۳۲۶

سفر دوم اردبیل با مرحوم [illegible]

حرکت از تبریز در ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ مراجعت در ۲۴ شوال [illegible]

رحلت مظفرالدین شاه

شب ۲۴ ذی‌قعده ۱۳۲۴ ساعت دو از شب گذشته

سلطنت محمدعلی شاه قاجار

۲۴ ذی‌قعده ۱۳۲۴ قمری «غاصب حق آل محمد» ماده تاریخ جلوس

باب النكرة والمعرفة

نكرةٌ قابلُ أل مؤثرا ... أو واقعٌ موقعَ ما قد ذكرا

نکره عبارت است از آن اسمی که قبول کند ال را و آن ال در آن اسم اثر کند یعنی اثر تعریف را ایجاد کند چنانچه در: رجل که نکره است به سبب دخول ال الرجل میشود و دوباره تعریف می یابد. یا اینکه خود آن اسم قبول ال نکند ولی جای اسمی را بگیرد که آن قبول ال کند مثل: ذو که بمعنی صاحب است چنانچه گفته شود: جاءنی ذو مال ای صاحب مال اکرمه خود ذو قبول (ال نکند ولی در جای صاحب واقع شده است و صاحب ال را قبول میکند. و اینکه مصنف مؤثرا گفت مقصودش این بوده که احتراز شود از اسمی که قبول ال میکند ولی ال در آن اثر نکند مثل عباس که خودش معرفه است اگر ال به او داخل شود: العباس، دوباره تعریف نمی یابد بلکه در آن اثر ندارد.)

وغيرُه معرفةٌ كهم وذي ... وهندَ وابني والغلامِ والذي

یعنی غیر از آنچه ذکر شد معرفه است و آن بر شش قسم است:

المضمر مثل: هم. اسم الاشاره: ذی. العلم: هند
المحلی بال مثل: الغلام. موصول: الذی. وآنچه اضافه شود
بیکی از اینها مثل: ابنی.

فما لذي غيبةٍ او حضورِ ... كأنت وهو سمِّ بالضميرِ

از اقسام این مورد ها آنچه وضع شده است برای غیبت یا حضور ضمیر نامیده میشود و متوسطه این است که ضمیر بر دو قسم است یکی غایب مثل هو و دیگری حاضر و این هم بر دو قسم است یکی ضمیر مخاطب مثل: انت و دیگری ضمیر متکلم مثل انا.

وَذُو اتِّصالٍ مِنْهُ ما لا يُبْتَدا ... وَلا يَلي إِلّا اخْتِياراً أَبَدا
كَالياءِ وَالكافِ مِنِ ابْني أَكْرَمَكْ ... وَالياءِ وَالها مِنْ سَلِيهِ ما مَلَكْ

ضمیر بارز بر دو قسم تقسیم میشود یکی متصل و دیگری منفصل اولی آن ضمیریست که استقلال لفظی نداشته باشد و به تنهایی با کلمه دیگری که این ضمیر بدان بسته اوایل کلام واقع نمیشود یعنی کلام با آن شروع نمیشود مثل کاف اکرمك و در صورت اختیار بعد از الا واقع نمیشود یعنی الاک گفته نمیشود مگر در صورت اضطرار که به حکم ضرورت شعر، استعمالش جایز میگردد؛ چنانچه شاعر گفته: وما نبالی اذا ما كنتِ جارتنا الّا يجاورنا الّاكِ ديّارُ. یعنی باک نداریم هرگاه تو همسایه ما باشی از اینکه کسی همسایه ما نباشد، در اینجا که بعوض الا ایاک الاک گفته است.

وَكُلُّ مُضْمَرٍ لَهُ البِنا يَجِبْ ... وَلَفْظُ ما جُرَّ كَلَفْظِ ما نُصِبْ

ضمیرات تمامی اینها مبنی هستند برای اینکه بحروف شباهت دارند و در ضمیرات بعضی هستند که جر و نصب در اینها شریک میباشند و اینها عبارتند از ضمیر نصب و جر که متصل باشند مثل: اکرمتك و مررت بك

و انّه ، له . کاف در اکرمتک ، در موضع نصب است و در بک ، موضع جر. و (ها) در انّه ، در موضع نصب است و در له ، در موضع جر.

و یک قسم از ضمیرات است که حرکات ثلاثه: رفع و جر و نصب در آن شریک باشند مثل: (نا) که مصنف اشاره بدان کرده میگوید:

لِلرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَجَرٍّ نا صَلَحْ ... كَاعْرِفْ بِنا فَإِنَّنا نِلْنا المِنَحْ

یعنی لفظ (نا) هم برای رفع و هم برای نصب و هم برای جر صلاحیت دارد برای رفع: (نلنا) برای نصب: (اننا) برای جر: (بنا).

و از ضمایر بارز بعضی هستند که برای رفع، جر و نصب استعمال میشوند که (یا) است. مثال رفع: (اضربی) مثال نصب (اکرمنی) مثال جر: (مرّبی). (هم) نیز همین حکم دارد مثال رفع: (هُمْ قائمونَ) مثال نصب: (اکرمتهم) مثال جر: (لهم) و علت اینکه مصنف اینها را ذکر نکرده این است که: (نا) برای رفع و نصب و جر است در صورتیکه هیچ وقت معنیش تغییر نمیکند یعنی دارای معنی واحد است که متکلم مع الغیر است و در هر سه حال هم ضمیر متصل است بخلاف یا که آن اگرچه در رفع و جر و نصب استعمال میشود و خودش هم ضمیر متصل است در هر سه حال ولی در یکی معنیش تغییر یافته است برای اینکه در حال رفع

برای مخاطب است و در حالت نصب و جر برای متکلم و مخاطب است:
هُم. اگرچه در هر سه حالت دارای یک معنی است ولی در حالت رفع ضمیر منفصل است و در حالت نصب و جر ضمیر متصل.

وَالِفُ وَالواوُ وَالنونُ لِما غابَ وَغيرِهِ كَقاما واعلَما

الف، واو و نون از ضمائر متصل است که در غایب و مخاطب استعمال می‌شود. مثال غایب: (الزیدان قاما)، و (الزیدون قاموا)، و (الهندات قمن). و مثال مخاطب: اِعلَمَ، اِعلَما، اِعلَموا، اِعلَمنَ. اگرچه از قول مصنف در غایب و غیره چنین بر می‌آید که متکلم نیز داخل در تحت غیره است ولی باید دانست که این سه حروف برای متکلم نمی‌شود فقط برای مخاطب و غایب است.

وَمِن ضَميرِ الرَّفعِ ما يَستَتِرُ كَافعَل اُوافِقُ نَغتَبِطُ اِذ تَشكُرُ

ضمیر دو نوع است یکی بارز و دیگری مستتر. و مستتر نیز بر دو قسم است: واجب الاستتار و جائز الاستتار. مقصود از ضمیر که استتار آن واجب است آن ضمیری است که بجای او ظاهر حلول نکند و از ضمیر جائز الاستتار آن ضمیری است که ظاهر بجای او حلول نماید. مصنف در اینجا ذکر کرده است مواقعی که در آنها استتار ضمیر واجب است. و مواقع وجوب استتار ضمیر را چهار شمرده است.

الاول

اولی — فعل امر واحد مخاطب است مثل: اِفعَل که اَنتَ مقدر است و این ضمیر ظاهر نمی‌شود زیرا که ظاهر به جای آن حلول نمی‌کند و گفته نمی‌شود: اِفعَل زید. و امّا در مثال اِفعَل انتَ، انتَ برای ضمیر مستتر اِفعَل تأکید است و برای اِفعَل فاعل نیست برای صحت استغناء از آن. و اگر امر از برای مفرد مخاطبه یا تثنیه یا جمع باشد آن وقت ضمیر آشکار می‌شود مثل: (اِضرِبی)، (اِضرِبا)، (اِضرِبوا)، (اِضرِبنَ).

دومی — آن فعل مضارعی است که در اول آن همزه باشد مثل اُوافِقُ که انا مقدر است. و اگر گفته شود (اُوافِقُ انا) باز در اینجا انا تأکید می‌شود برای ضمیر مستتر.

سیمی — فعل مضارعی است که در اول آن نون باشد مثل نَغتَبِطُ ای نَحنُ.

چهارمی — آن مضارعی است که در اول آن تاء مخاطب مفرد مذکر باشد مثل تَشکُرُ ای اَنتَ. و اگر خطاب برای مفرد مؤنث یا تثنیه یا جمع باشد ضمیر آشکار می‌شود مثل: (انتِ تفعلین)، (انتما تفعلان)، (انتم تفعلون)، و (انتنّ تفعلن). این بود آن مواضع اربعه که مصنف استتار ضمیر را واجب دیده است.

و اما مثال جاریه الاستتار: زیدٌ یقوم ای هو و استتار این
ضمیر جایز است برای اینکه آن به معنی اسم ظاهر بدل نمیشود چنانچه بگوئی
زیدٌ یقوم ابوه و مطلوب است هر فعلی که برای غایب یا غایبه
استناد کرده شود مثل هندٌ تقومُ) و آنچه مبتدا او باشد چون:
زیدٌ قائمٌ، ای هو.

وذو ارتفاعٍ وانفصالٍ انا هو وانتَ والفروعُ لا تشتبه

چنانکه گذشت ضمیر مرفوع است مستتر و بارز اما مستتر تفصیل آن
گفته شد و حالا شروع میشود در نوع بارز و بارز هم منقسم میشود به متصل
و منفصل اما متصل چنانچه گذشت هم مرفوع و هم منصوب و هم مجرور میشود
اما منفصل مرفوع میشود و منصوب میشود و لیکن مجرور نمیشود مصنف در این
بیت منفصل مرفوع را گفته که آن دوازده است:
أنا، لمتکلم وحده نحنُ متکلم المشارک یا متکلم برای تعظیم نفس (دوازده مورد)
ایاکَ برای مخاطب. ایاکِ مخاطبه. ایاکما برای مخاطب
تثنیه مذکر باشد یا مؤنث ایاکم جمع مخاطب ایاکنّ
جمع مخاطبه ایاه غایب ایاها تثنیه غایب و غایبه
ایاها غایبه ایاهم جمع غایب ایاهنّ جمع غایبه.
وفی اختیارٍ لا یجیءُ المنفصل اذا تأتّی ان یجیء المتصل

وذو انتصابٍ فی انفصالٍ جعلا ایای والتفریع لیس مشکلا

انت

أَنتَ برای مخاطب أَنتِ مخاطبه أَنتما تثنیه مخاطب و مخاطبه
انتم جمع مخاطب انتنّ جمع مخاطبه هو غایب هی غایبه
هما تثنیه غایب و غایبه هم جمع غایب هُنَّ جمع غایبه.

وذو انتصابٍ فی انفصالٍ جُعلا ایای والتفریعُ لیس مشکلا

و در این بیت هم اشاره میکند به سوی ضمیر منفصل منصوب که آن هم
دوازده است: ایایَ متکلم وحده ایانا متکلم مشارک و برای
تعظیم نفس ایاکَ مخاطب ایاکِ مخاطبه ایاکما تثنیه مخاطب
و مخاطبه ایاکم جمع مخاطب ایاکنّ جمع مخاطبه ایاه غایب
ایاها غایبه ایاهما تثنیه غایب و غایبه ایاهم جمع غایب
ایاهُنَّ جمع غایبه.

وَفی اختیارٍ لا یجیءُ المنفصلُ اذا تأتّی ان یجیءَ المتصلُ

ما دام که ممکن است آوردن ضمیر متصل جایز نیست عدول کردن از او
به سوی ضمیر منفصل مگر در جائیکه ذکر آن ضرورت باشد پس جایز نیست در
اکرمتُکَ گفتن اکرمتُ ایاک. و اگر آوردن ضمیر متصل ممکن
نیست منفصل آورده میشود مثل ایاک اکرمتُ و گاهی در شعر با وجود
امکان آوردن ضمیر متصل ضمیر منفصل آورده شده مثل بالباعث الوارث
الاموات قد ضَمِنَتْ ایاهُم الارض فی دهر الدهاریر
بیت از فرزدق است: قسم به کسیکه برانگیزاننده است و وارث است مردگان
را در برگرفته است زمین در روزگار سخت. بایست ضمنتهم بگوید ولی ایاهم گفته

وَصِلْ أَوِ افْصِلْ هَاءَ سَلْنِيهِ وَمَا أَشْبَهَهُ فِي كُنْتُهُ الْخُلْفُ انْتَمَى

كَذَاكَ خِلْتَنِيهِ وَاتِّصَالَا أَخْتَارُ غَيْرِي اخْتَارَ الانْفِصَالَا

در این بیت اشاره میکند بر مواضعی که جایز است در آنها آوردن ضمیر منفصل با وجود امکان آوردن ضمیر متصل پس اشاره کرده با کلمهٔ سَلْنِيه بسوی آن فعلیکه بدو مفعول میگذرد هرگاه آن دو مفعول هر دو ضمیر باشند جایز است در ها سلنیه اتصال و انفصال اما اتصال که مثالش ذکر شد و مثال انفصال: سلنی ایاهُ و بر این قیاس است هر فعلیکه بدان شبیه باشد مثل: الدرهم اعطیتکه و اعطیتک ایاه

و هرگاه خبر کان یا اخوات آن ضمیر باشد اتصال و انفصال در آن جایز است و نحویین در جدا کردن یکی ازین دو مختار خود اختلاف نموده اند بعضی اتصال را اختیار کرده مثل: کُنْتُهُ و لیکن سیبویه انفصال را اختیار کرده: کنتُ ایاه و مثل این اختیار نموده بعضی اتصال را در نحو خلتنیه و آن هر فعل است که دو مفعول داشته باشد و دومی خبر باشد در اصل و هر دو مفعول ضمیر باشد. و لیکن سیبویه باز انفصال را اختیار نموده مثل خلتنی ایاه.

وَقَدِّمِ الْأَخَصَّ فِي اتِّصَالِ وَقَدِّمَنْ مَا شِئْتَ فِي انْفِصَالِ

باید دانست که ضمیر متکلم از ضمیر مخاطب اخص است و همچنین ضمیر مخاطب از ضمیر غایب اخص است اگر دو ضمیر منصوب جمع شوند که یکی ازیشان بدیگری اخص باشد اگر هر دو ضمیر متصل باشند واجب است تقدیم اخص مثل: الدرهم اعطیتکه و اعطیتنیه بتقدیم [illegible] کاف و یاء بر ها زیرا که اینها اخص هستند از ها چونکه یا برای متکلم است و کاف برای مخاطب و ها برای غایب و جایز نیست تقدیم غایب بر اینها در صورت اتصال چنانچه گفته نمیشود: اعطیتهوک و اعطیتهونی. و اگر یکی از آن دو ضمیر منفصل باشد آنوقت نحو جیتا روا دارد که اخص را تقدیم داشته نکرده: الدرهم اعطیتک ایاه و اعطیتنی ایاه. و یا غیر اخص را تقدیم داشته کرده: اعطیته ایاک و اعطیته ایای

و این است معنی قول مصنف وقدمن الخ و این قول مصنف عمومیت ندارد زیرا تقدیم غیر اخص در صورت انفصال در موقعی است که مانعی ازیشان نباشد و اگر بیم اشتباه باشد جایز نیست اگر گوئی زید اعطیتک ایاه جایز نیست در صورت تقدیم غایب و گفته نمیشود زید اعطیته ایاک زیرا از وی معلوم نمیشود که زید آخذ است یا ماخوذ.

وفي اتحاد الرتبة الزم فصلا   وقد يبيح الغيب فيه وصلا

وقتیکه دو ضمیر منصوب جمع شد و در رتبه هم متحد شوند یعنی هر دو یا متکلم
یا مخاطب یا غائب شوند فصل یکی از آنها لازم است چنانچه میگوئی
اعطیتنی ایای و اعطیتک ایاک و اعطیته ایاه
و در صورت اتصال ضمیرین جایز نیست پس گفته نمیشود اعطیتنی‌نی
و نه اعطیتکک و نه اعطیتهوه و اما اگر ضمیرین غائب
باشند با وجود اختلاف لفظ شان [illegible]
جایز است اتصال انها مثل: الزیدان الدرهم اعطیتهماه

مع اختلاف ما ونحو ضمنت   إياهم الأرض الضرورة اقتضت

زیرا که مختلف بودن ضمیرین در فوق گفته شد. و گاهی میشود که بحسب ضرورت
در موقعیکه واجب بوده که ضمیر متصل بیاید منفصل آورده میشود چنانچه در
ضمنت اياهم که بایست ضمنتهم میگفت ولی ضرورت شعر اقتضای
انفصال کرده است. و (نحو این شعر): لو جعلت في الاحسان
بسطا وبهجة   اناالهما قفو اكرم والد و برای رعایت
[illegible] یک ثلث دیگر است رسانیده است تا برای ان
ثلث دیگر برابری کردن بزرگ در ترتیب هم نحو. مثال است برای خلاف
ضمیرین که منفصل آورده شده.

وقبل يا النفس مع الفعل التزم   نون وقاية وليسي قد نظم

زمانیکه به فعل یای متکلم متصل شود قبل از یا نون آورند برای نفی الحاق [illegible]
و اسم این نون را نون وقایه گویند وجه تسمیه این هم این است که این
نون وقایه میکند فعل را از مشابه شدن [illegible] یای متکلم برای
[illegible] لازم است مثلا [illegible] چنانچه اگر با فعل ضرب که فعل ماضی است
یای متکلم آورده شود ضربی گوییم از وقت التباس واقع میشود بین او و اسم
ضرب که اسم است بمعنی عسل غلیظ و گویند برای رفع التباس بین فعل امر
مذکر و فعل امر مونث چنانچه اگر با فعل امر مذکر یای متکلم آورده شود اکرمي
گوییم از وقت مشتبه خواهد شد به فعل امر مونث اکرمي و گویند برای وقایه
آخر فعل است از کسر زیرا بدون نون وقایه در صورت الحاق یای متکلم آخر فعل مکسور
میشود و در این صورت مشتبه به جر میشود. پس وقتیکه نون وقایه آورده شود دیگر [illegible]
التباسی باقی نمیماند و در اکرمي میگوییم اکرمني و همینطور در فعل
ماضی و مضارع. و گاهی شنیده شده نون وقایه را از لیس حذف میکنند
چنانچه رؤبة بن عجاج گفته: عددت قومي كعديد الطيس
اذ ذهب القوم الكرام ليسي یعنی: شمردم قوم خود را
در حالیکه بسیار بودند مثل ریگ زیاد بودند زمانیکه رفتند قومیکه کرام بودند
که نبودم من [illegible]. و اختلاف است در افعل التعجب که آیا اوردن
نون لازم است یا نه بعضی به لزوم و برخی بعدم لزوم قایل شده اند مثال برای
لزوم نون: ما افقرني الى عفو الله و مثال برای عدم لزوم [illegible]

«ما أفقرنی الی عفو الله» صحیح لزوم نون است .

وَلَیتَنی فَشا وَلَیتی نَدَرا ... وَمَعَ لَعَلَّ اعکِسْ وَکُن مُخَیَّرا
فِی الباقیاتِ وَاضْطِرارًا خَفَّفا ... مِنّی وَعَنّی بَعضُ مَن قَد سَلَفا

در این دو بیت حکم نون وقایه را در حروف بیان میکند و میگوید که
در لیت آوردن نون زیاد و بسیار است برای آنکه او قوت دارد در خواص
و در شباهت به فعل و چنانچه قرآن هم بدین ناطق است: یا لیتنی کنت
معهم و حذف نون در آن نادر است چنانکه زید الخیل گفته است :

کَمُنْیَةِ جابِرٍ اِذ قالَ لَیتی ... اُصادِفُهُ وَاَفقِدُ جُلَّ مالی

(ترجمه : آرزو کرد مرغی را مانند آرزوی جابر زمانیکه او
گفت ای کاش من ملاقات کنم زید را و تلف بکنم تمامی مال خود را در مقابل زید .)
و اما لعل به عکس لیت است یعنی غالبا حذف نون معمول است و کلام
الهی بر این شاهد است : لَعَلّی اَبلُغُ الاَسبابَ و بندرت نون آورده
میشود مثل قول شاعر : فَقُلتُ اَعیرانی القَدُومَ لَعَلَّنی اَخُطُّ
بِها قَبرًا لِاَبیَضَ ماجِدِ (گفتم عاریه دهید به من تیشه را تا بوده
که قبری بکنم بواسطه آن تیشه برای شمشیر سفید خود .)
و در باقی اخوات که عبارتند از اِنَّ و اَنَّ و کَاَنَّ و لکنَّ مخیر هستی
در حذف و اثبات نون یعنی میگوئی اِنّی یا اِنَّنی اَنّی
یا اَنَّنی و همچنین در کأنّ و لکنّ .
اما در مِنْ و عَنْ آوردن نون وقایه لازم است و حذف آن نادر

در اثبات نون میگویند مِنّی و عَنّی با تشدید و در حذف آن
میگویند که تنها بضرورت شعر دیده شده است) مثال قول شاعر : اَیُّهَا السّائِلُ
عَنهُمْ وَعَنی لَستُ مِن قَیسٍ وَلا قَیسُ مِنی که :
منی و عنی بدون تشدید است . و ای سؤال کننده از نسب ایشان
و نسب من و من از قبیله قیس ~~نیستم~~ و نه قبیله قیس از من)

وَفی لَدُنّی لَدُنی قَلَّ وَفی ... قَدْنی وَقَطْنی الحَذفُ اَیضًا قَد یَفی

و اشاره کرده است در این بیت به اینکه لدنّی با اثبات نون است و کلام
خداوندی از این بهترین شاهد است قَد بَلَغتَ مِن لَدُنّی عُذرًا
که از قراء سبعه تنها نافع با تشدید خوانده اند و نادر است حذف نون چنانکه
از قراء سبعه تنها نافع با حذف نون بدون تشدید خوانده است .
و در قد و قط غالبا نون آورده میشود چنانچه گفته میشود قَدْنی
و قَطْنی و نیز گاهی هم حذف میشود مثل قَدْی و قَطْی ای حسبی
و شاعر هم هر دو را برای هر دو صورت مثال آورده اند : قَدْنِیَ مِن
نَصرِ الخُبَیبَینِ قَدی ... لَیسَ الاِمامُ بِالشَّحیحِ المُلحِدِ
خُبَیبَین : مراد است به عبدالله زبیر و برادرش مصعب را . شحیح بخیل است .
امام هم مراد عبدالملک است . بس است مرا از یاری کردن عبدالله و مصعب
بس است مرا زیرا عبدالملک بن مروان بخیل و ملحد .

(الثانی من المعارف العلم)

اسمٌ یعیّن المسمّی مطلقا   علمه کجعفرٍ وخرنقا
وقرنٍ وعدنٍ ولاحقِ   وشذقمٍ وهیلةٍ وواشقِ

علم بر دو نوع است علم شخص و علم جنس مصنف تنها علم شخص را اشاره کرده گفته
علم آن اسمی است که معین کند مسمای خود را مطلقاً یعنی بدون قید
تکلم یا خطاب یا غیبت پس اسم جنس است که تمامی افراد را شامل میشود
دیگر را با کلمه یعین خارج کرده نکره را و با مطلقا نیز بدون قید
خارج کرده بقیه معارف را نیز مضمر زیرا که او مسمای خود را با قید
تکلم و خطاب و غیبت معین میکند مثل انا، انت، هو
و برای اینکه مصنف نشان دهد که علم برای عقلا و غیره است مثلاً از انسان و
حیوانات مثال زد. جعفر نام مرد است و خرنق نام زن
قرن نام قبیله است و عدن نام مکان و لاحق اسم اسب است
و شذقم نام شتر و هیلة نام گوسفند است و واشق
نام سگ.

واسماً اتی وکنیةً ولقبا   واخّرن ذا ان سواه صحبا

منقسم میشود علم بر سه قسم: اسم، کنیه، لقب و در اینجا مراد
از اسم آنست که نه لقب باشد نه کنیه مثل: زید و عمرو
و از کنیه آنست که در اول آن لفظ اب یا ام باشد مثل
ابو الحسن و ام کلثوم. و از لقب آن است که یا شعر بمدح

باشد مثل زین العابدین یا شعر به ذم باشد مثل انف
الناقه. و مقصود مصنف از اینکه میگوید واخّرن ذا ای لقب
هر گاه مصاحب با اسم شود یعنی اگر اسم با لقب یکجا گفته شود از وقت
لازم است که اول اسم را گفته بعد لقب مانند گفته شود زید
انف الناقه و بعضی گفتن لقب را مقدم هم گفتند در اسم را
نزد آن قرار داده‌اند صحیح نیست که بعضی گفته خواهر عمرو
ذی الکلب در مرثیه برادر خود عمرو گفته: بانّ ذا الکلب عمراً
خیرهم نسبا ببطن شریان یعوی حوله الذئب
(مقصود شاعر این است که براستی به قبیله هذیل ذا الکلب که
اسم او عمرو است بهترین انهاست از حیث نسب در بیابان وادی
شریان که در اطراف آن گرگ صدا میکشند.)
و در قول مصنف ان سواه صحبا ضمیر راجع به لقب است
و در صورتیکه سوی چنین میشود که لقب را با ضمیر اگر او مصاحب
با اسم و کنیه باشد زیرا که این هر دو داخل در تحت قول او سواه
میشود و حال آنکه در کنیه اختیاری است تقدیم و تأخیر لقب و کنیه
بر یکدیگر مانند گفته شود ابو عبدالله زین العابدین
یا بر عکس و نیز این لو که گفت واخرن ذا ان سواها
صحبا و ضمیر راجع میشد به کنیه و نیز اشکال وارد میشد زیرا ضمیر
لقب را اگر با غیر از کنیه یعنی با اسم مصاحب گردد

وَإِنْ يَكُونَا مُفْرَدَيْنِ فَأَضِفْ حَتْماً وَإِلَّا أَتْبِعِ الَّذِي رَدِفْ

وقتیکه اسم ولقب باهم یکجا جمع شوند در این صورت یا هر دو مرکب
خواهند بود یا هر دو یعنی هر دو مفرد خواهند بود یا اینکه اسم مرکب خواهد
لقب مفرد یا لقب مرکب خواهد شد اسم مفرد اگر هر دو مفرد باشند
در این صورت واجب است که اضافه کرده شود: هذا سعیدُ
کرزٍ و رأیتُ سعیدَ کرزٍ و مررت بسعیدِ
کرزٍ ولکن کوفیون اتباع را جایز دانسته اند چنانچه بگویند
سعیدٌ کرزٌ و سعیداً کرزاً و سعیدٍ کرزٍ.
و اگر مفرد نباشند یعنی هر دو مرکب باشند مثل عبدُ اللهِ
انفُ الناقة یا مرکب و مفرد باشند مثل عبدُ اللهِ
کرزٌ یا سعیدٌ انفُ الناقة اتباع واجب شود
یعنی دومی تابع حرکت اولی خواهد بود
و جایز است قطع نمودن بر رفع و نصب مثل مررت بزیدٍ
انفُ الناقة و انفَ الناقة اما رفع برای اینکه
مبتدا [illegible] بتقدیر [illegible] ذیل هو انفُ الناقة
و اما نصب برای اینکه [illegible] بتقدیر اعنی انفَ
الناقة [illegible] مرفوع به نصب [illegible] برفع

[illegible] شورای ملی [illegible] ۱۳۰۲

۶۹

حاشیه ... [illegible]

ص ۱ — فتحعلی خان قاجار — تاریخ [illegible] مظفرالدین شاه — [illegible]

[illegible] ص ۲ [illegible] ناصرالدین شاه — [illegible] محمد علی میرزا — پادشاه [illegible] محمد شاه [illegible]

حکم تبریز

ص ۴ کلاه [illegible] تاج [illegible] — [illegible] فتحعلی شاه [illegible]

ص ۵ [illegible]

تاریخ زندگانی بنده [illegible] محمدتقی تبریزی معروف به [illegible]

تاریخ تولد بنده روز جمعه [illegible] ۱۹ [illegible] در [illegible] سالگی به مکتب رفتم در ۱۳۱۰ [illegible] پدرم
رفتم و در سال ۱۳۲۱ قمری به مکتب رفتم و بعد با برادرم [illegible] دانشمند [illegible] کردم
در سال ۱۳۲۴ [illegible] رفتم و در سال ۱۳۲۵ با [illegible] به اردبیل رفتم و بعد [illegible]
در سال ۱۳۲۶ مجدداً با [illegible] به اردبیل رفتم در سال ۱۳۲۸ قمری
با [illegible] به تهران رفتم و در سال ۱۳۲۹ بعد از [illegible] شدم

در [illegible] ۱۳۳۰ از تبریز [illegible] بواسطه آمدن قشون روس به تبریز [illegible] حرکت
کرده [illegible] رفتم در سال ۱۳ [illegible] رفتم [illegible]
به ایران رفتم در سال ۱۳۳۴ در ایران [illegible] بودم [illegible]
[illegible]
مجدداً [illegible] رفتم در سال ۱۳۳۷ [illegible] به ایران آمدم

[illegible]
در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۲۹۸ شمسی [illegible] مدرسه [illegible] داخل شدم و بعد
در سال ۱۲۹۹ مدیر مدرسه [illegible] شدم [illegible]
در سال ۱۳۱۳ شمسی تهران [illegible] ریاست [illegible]
و [illegible] آن در تاریخ ۲۰/۵/۱۳۱۴ [illegible] صادر شد.

در ۱۸/۸/۲۱ با مقام مدیر کل ریاست فرهنگ آذربایجان [illegible].

۷۲
[illegible]
۹۱۹۳
۸۸۹۰۹